

مقدمه

شناخت ماهیت نظم اجتماعی و فهم تغییرات اجتماعی که روی دیگر سکه پدیده‌های اجتماعی است، از دغدغه‌های بسیاری از اندیشمندان رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی نظیر جامعه‌شناسی، حقوق، اقتصاد، مدیریت، علوم سیاسی و... است. پیچیدگی ماهیت نظم اجتماعی و چندلایه بودن آن و تنوع ابعاد و حالات پدیده‌های اجتماعی و انسانی باعث انشعاب معرفت‌ها و علوم اجتماعی شده است، به گونه‌ای که هر یک از جنبه‌های نظم جامعه (در سطح خرد یا کلان) بر اساس اهداف و رویکردها و روش‌ها و رهیافت‌های خاصی در شاخه‌ای از شاخه‌های علوم اجتماعی و انسانی، به طور جداگانه در قالب علم خاصی مورد مطالعه قرار گرفته است.

اما، معرفتی که از رهگذر این تفکیک به ویژه برحسب رویکردهای پوزیتیویستی به دست می‌آید به دلیل این که تنها به گوشه‌ای از واقعیات و ارزش‌های اجتماعی توجه می‌کند، لزوماً کارآمد نیست. به همین جهت، دانشمندان اجتماعی، پیدایش گسست‌های فکری، علمی، برنامه‌ریزی و سیاستگذاری را محصول نگرش تک‌بعدی و ناشی از مرزبندی علوم اجتماعی می‌دانند. گسترش مطالعه‌های بین‌رشته‌ای باعث یافتن راه‌های مناسب برای هماهنگی میان نتایج مطالعات تخصص‌های گوناگون و داشتن نگاه جامع به فعالیت و رفتار انسان خواهد شد. در این میان، پیوند میان دو حوزه حقوق و اقتصاد از رشد سریع‌تری برخوردار بوده است. اهمیت این رویکرد میان‌رشته‌ای به حدی بوده است که از نیمه قرن بیستم به‌صورت یک پارادایم مطرح شده است؛ و مکمل بودن ارزش‌های حقوقی و اقتصادی مورد تأکید قرار گرفته است (Menutt, 2005).

اندکی بررسی و تأمل در مقالات و جریان‌های علمی، به خوبی نشان می‌دهد نهادگرایی به سرعت در حال گسترش حوزه نفوذ در علوم انسانی است و اندیشمندان گوناگونی در اقتصاد، حقوق، علوم سیاسی و جامعه‌شناسی به نظریه‌پردازی در این زمینه مشغول هستند (Carruthers, 2007). یکی از خصایص برجسته این رویکرد در اندیشه اقتصادی، آن بود که نهادها را در محور تحلیل‌های اقتصادی قرار داد و موجب شد اقتصاد و اقتصاددانان تا حد زیادی از تلاش‌های تجربی صرف دست کشیده و توجه ویژه‌ای به واقعیات اقتصادی موجود در رابطه میان نهادها و بشر معطوف دارند.

رویکرد نهادی به حقوق و اقتصاد در اندیشه اقتصاددانانی همچون T.Ely Richard، John Roger Commons و Wesley Mitchell ریشه دارد و در واقع به صورت رسمی با تلاش کامونز در دانشگاه ویسکانسین آغاز شده و به محافل علمی دیگر سرایت کرده است. نهادگرایان اولین گروهی بودند که شاخه‌ای تحت عنوان اقتصاد و حقوق را (به عنوان یک مکتب فکری نه لزوماً وجود چند گزاره

حقوقی در یک تحلیل اقتصادی) در تحلیل‌های اقتصادی به صورت رسمی مورد توجه قرار دادند. به عبارت بهتر، در این مقاله تفاوت اصلی و وجه تمایز رویکرد اقتصاد و حقوق کامونز^۱ نسبت به دیگران و شاید وجه برتری وی در قدرت تحلیل، قدرت پرسش‌گری و اندیشه‌ورزی بالاتر مفاهیم انتخاب‌شده از سوی وی، مورد بررسی و تبیین قرار می‌گیرد.

گفتنی است که در حال حاضر دو تقسیم‌بندی کلی از اقتصاد نهادگرا با نام‌های نهادگرایی قدیم و نهادگرایی جدید وجود دارد. البته، این به هیچ وجه به این معنا نیست که در دل این مکاتب اتفاق نظر وجود دارد. در هر دو رویکرد می‌توان به دو برنامه نظری مهم اشاره کرد. در اقتصاد نهادگرایی قدیم اولین برنامه پژوهشی مهم به تفکرات Torstein Veblen و بسط و تعدیل آن به وسیله C.E. Ayres و برخی دیگر از اقتصاددانان نهادگرا بازمی‌گردد. این برنامه پژوهشی مبتنی بر مفهوم دوگانگی اساسی میان مظاهر نهادی و فناورانه است. دومین برنامه پژوهشی مهم در اقتصاد نهادگرایی قدیم ریشه در آثار کامونز دارد و اکنون بیشتر از سوی نویسندگانی همچون Warren J. Samuels، Oliver E. Williamson و Douglass North مطرح می‌شود. این برنامه پژوهشی بیشتر بر قانون، حقوق مالکیت، سازمان‌ها و تکامل آنها و اثر این تکامل بر قدرت اقتصادی و قانونی، مبادلات اقتصادی و توزیع درآمد متمرکز است. البته، اقتصاد نهادگرایی جدید هم به همان اندازه نهادگرایی قدیم ناهمگون است. مکتب نهادگرایی جدید را نیز می‌توان به دو جناح تقسیم کرد؛ جناح نئوکلاسیکی و جناح اتریشی. با این حال، تقسیم‌بندی کلی‌ای که از سوی اقتصاددانان در خصوص نهادگرایی وجود دارد آن را به دو دسته نهادگرایی جدید و نهادگرایی قدیم تقسیم می‌کند (متوسلی و همکاران، ۱۳۸۹).

در پژوهش حاضر به اختصار به تحولات نظری ایجادشده در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای اشاره شده و سپس نقطه‌های آغازین مطالعات حقوق و اقتصاد را مورد توجه قرار می‌دهیم. از آنجا که اندیشه کامونز به عنوان یکی از پیشگامان اقتصاد نهادی که در زمینه حقوق و اقتصاد دلالت‌های بسیاری دارد و تأثیر فراوانی بر آرای پس از وی داشته است، به فهم اندیشه نهادی از منظر کامونز و در پایان به دلالت‌های اندیشه وی در حوزه حقوق و اقتصاد اشاره می‌شود.

۱. Commons, John R. کامونز از جمله اقتصاددانانی است که به صراحت نام نهادگرا را برای آثار خود برگزیده و رویکرد خود را اقتصاد نهادگرا نامیده است. او تحت تعالیم ریچارد تی. الی و با بهره‌گیری از آموزه‌های فلاسفه بزرگی همچون پیرس و دیویی، و مطالعات وسیع و خط‌شکنانه خود در زمینه حقوق و اقتصاد و تجربیات عملی خود در محیط اجرایی توانست زمینه‌های طرح‌ریزی یک چارچوب نظری نهادگرایانه را فراهم آورد که نام او را در تاریخ علم ماندگار کرده است.

ضرورت مطالعات میان‌رشته‌ای در اندیشه اقتصاد نهادی

در واقع همه رشته‌های دانشگاهی، حول و حوش این فرض ایجاد شده‌اند که دیدگاه منحصر به فردی را در بررسی انواع موقعیت‌ها ارائه دهند. در هر رشته، مجموعه‌ای از زبان‌های جداگانه [واژه‌ها و مفاهیم کلامی خاص] مورد تأکید قرار گرفته‌اند که فروض متنوعی را درباره موارد زیر ایجاد می‌کنند: * انواع هدف‌هایی که افراد جست‌وجو می‌کنند، تصورات ذهنی که آنها در آن شریک هستند، به علاوه ساز و کارهایی که برای تصمیم‌گیری استفاده می‌کنند.

* متغیرهایی که در تأثیرگذاری بر ساختار موقعیت‌های این انتخاب‌ها اهمیت دارند.

* قابلیت‌های فردی و گستره انتخابی که افراد دارند تا بر ساختار این موقعیت‌ها تأثیر بگذارند.

* طیف نتایجی که محتمل است در موقعیت‌های مرتبط و مناسب به دست آید.

توسعه زبان‌های جداگانه، مانعی برای چارچوب‌های تبیینی عمومی‌تر و نظریه‌های مرتبط است که به تحلیلگران کمک می‌کند تا ارزیابی‌ها و مقایسه‌های بین‌نهادی^۱ را انجام دهند (Ostrom, 2005). در واقع گفتمان میان‌رشته‌ای^۲، برآیند پیچیدگی مسائل و غیرخطی بودن روابط و مناسبات اجتماعی میان حوزه‌های مختلف معرفت است که مطالعه، تحلیل و شناخت آنها با ابزارها و چشم‌اندازهای رشته‌ای بی‌نتیجه و بی‌فایده است. این به آن معناست که رویکردهای میان‌رشته‌ای اگرچه از روابط درونی دانش، نظریه‌ها، روش‌ها و الگوهای جدید ارتباطی میان رشته‌ها و ساختارهای رشته‌ای شکل می‌گیرند، اما از ظرفیت‌ها و خصلت‌هایی برخوردارند که آنها را به صورت یک گفتمان غالب معرفی می‌کند (خورسندی طاسکوه، ۱۳۸۷).

به‌رغم سادگی در لفظ و فهم‌پذیر بودن اصطلاح میان‌رشته‌ای، مفهومی مبهم و پیچیده است. در نتیجه تعاریف گوناگونی از آن در دست است. یکی از تعاریف اصلی میان‌رشته‌ای که مکرر به آن استناد می‌شود، عبارت است از فرآیند «پاسخگویی به پرسش‌ها، شناخت و حل مسئله یا مشکل، و نیز تجزیه و تحلیل موضوع یا موضوعات پیچیده‌ای که با استفاده از دانش، روش و تجارب یک رشته یا تخصص امکان‌پذیر نباشد» (Klein & William, 1997). به عبارت دیگر، میان‌رشته‌ای را فرآیند تلفیق و آمیزش حرفه‌ای و تخصصی چشم‌اندازهای مختلف و متنوع رشته‌ای برای شناخت جامع و حل درست مسائل و موضوعات پیچیده می‌دانند.

پس از سال‌ها تردید درباره کمک‌ها و «هدایای» آورده شده از سایر رشته‌های علمی، توسعه

1. Cross-Institutional Comparison and Evaluations
2. Interdisciplinary

تجربی و روش‌شناختی گسترده در ۵۰ سال گذشته، علوم اجتماعی را آماده فعل و انفعالات بهتر در آینده کرده است. «تبادل هدیه» میان علم اقتصاد و سایر رشته‌های علوم اجتماعی می‌تواند به مبادله واقعی دوسویه تبدیل شود (Simon, 1999).

استعاره میهمانی عمومی، و همچنین کنایه امپریالیسم، بهترین توصیف از چالشی است که بعد از نیم‌قرن یا بیش از نیم‌قرن چالش در روابط میان علوم سیاسی و اقتصادی، به آن دست یافته‌ایم. رویکردهای جدید بین‌رشته‌ای کشف‌شده از سوی پژوهشگران ماجراجو و خوش‌فکر، در ابتدا از طریق طرح پرسش‌ها، روش‌ها و راهبردهای جدید پژوهش، ضربه‌های سختی را به جریان اصلی تفکر در هر دو رشته وارد کردند. به مرور زمان، دامنه چالش‌ها گسترش یافت و در حقیقت از همین چالش‌ها، توسعه نهایی حوزه بین‌رشته‌ای «تحلیل نهادی» ایجاد شد. در حالی که تحلیل نهادی بر اساس هدیه‌های فراهم‌شده از سوی اقتصاددانان و دانشمندان علوم سیاسی بنا شده است، این تحلیل‌ها روش‌ها و الهام‌هایی را از سایر علوم اجتماعی و همچنین زیست‌شناسی اخذ می‌کنند تا برای تحلیل نهادی انسانی طراحی‌شده در سطوح چندگانه و نتایج آنها، چارچوبی کلی فراهم کنند (Ostrom, 2007).

بر این اساس، اکنون زمان مناسبی است که فعالیت‌هایی برای ترسیم بنیان‌های رشته‌های علوم اجتماعی انجام شود تا به پرسش‌های محوری تعاملات انسانی و جمعی پاسخ داده شود. مؤلفه‌های تعیین‌کننده و اساسی که می‌توانند برای ایجاد نظریه‌های مفید رفتار انسانی در طیف متنوعی از موقعیت‌ها به کار روند که در آن انسان‌ها با یکدیگر به تعامل می‌پردازند، کدام هستند؟ آیا می‌توانیم بخش‌های محرک و جریان‌ساز هر نوع موقعیتی را شناسایی کنیم که در آن انسان‌ها خود را در حال تعامل بر پایه‌ای تکراری می‌یابند؟ آیا می‌توانیم سطوح چندگانه تحلیل مورد نیاز برای درک قاعده‌مندی‌های رفتار مشاهده‌پذیر انسان را شناسایی کنیم؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، پژوهشگران به تدریج از نظام‌های ساده مفروض، به استفاده از چارچوب‌ها، نظریه‌ها و الگوهای پیچیده‌تر برای فهم تنوع معماها و مسائل پیش‌روی انسان‌هایی گرایش می‌یابند که در جوامع معاصر با یکدیگر کنش متقابل دارند. انسان‌هایی که مورد بررسی قرار می‌دهیم، ساختارهای انگیزشی پیچیده‌ای دارند و رویه‌ها و تمهیدات گوناگون شخصی به منظور کسب سود، تمهیدات دولتی و نهادی اجتماع را ایجاد می‌کنند که در مقیاس‌های چندگانه، به منظور تولید نتایج مولد و نوآورانه و نیز مخرب و نامطلوب عمل می‌کنند (North, 2005, 1990).

توجه به نهادها باعث توجه به مطالبی می‌شود که در سایر رشته‌های علوم انسانی نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند. به عنوان مثال مطالب گسترده‌ای در زمینه عرف در رشته جامعه‌شناسی وجود دارد و با

قوانین بخش مهمی از مباحث رشته‌های حقوق و علوم سیاسی هستند. از سوی دیگر توجه به بحث نهادها، زبان مشترکی را میان رشته‌های گوناگون برای تحلیل پدیده‌ها ایجاد می‌کند. همان‌طور که امروز نهادگرایی در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی نیز با استقبال فراوان روبه‌رو شده است (متوسلی و دیگران، ۱۳۸۹).

بنابراین اگر اندیشه اقتصادی تن به تحلیل‌های نهادی می‌داد، خصوصاً مطابق با بینش نهادگرایان قدیم، در آن صورت با توجه به دست برداشتن از مدل‌های قیاسی و ظرافت‌های نظری خود، چاره‌ای نداشتند جز این که در را به روی رشته‌هایی همچون حقوق و اخلاق و سایر رشته‌های علوم انسانی بگشایند. البته باید توجه داشت که اندیشمندان کلاسیک به اهمیت نهادها واقف بودند اما «در دسر تصریح جزئیات چارچوب نهادی را که مد نظرشان بود متحمل نمی‌شدند و آنها را مفروض در نظر می‌گرفتند» (Schumpeter, 1981).

اکنون و پس از گذشت سال‌های متمادی «اقتصاد نهادها به یکی از باروحترین و نشاط‌انگیزترین حوزه‌های علمی ما تبدیل شده است و مبتنی بر دو اصل است: الف- نهادها مهم هستند و ب- نهادها و عوامل تعیین‌کننده آنها این قابلیت را دارند که با ابزار نظریه اقتصادی تجزیه و تحلیل شوند» (Mathews, 1986; Williamson, Oliver E. & Masten, 1999).

از این رو با توجه به نهادها و تحلیل‌های نهادی، علم اقتصاد می‌تواند دوباره با سایر حوزه‌های معرفتی پیوند برقرار کند و ما شاهد مطالعات میان‌رشته‌ای در این حوزه باشیم. یکی از شواهد موجود در راستای تأیید این مطلب، پیدایش و گسترش روزافزون نحله‌هایی همچون اقتصاد شناختی، اقتصاد تکاملی، اقتصاد رفتاری و حقوق و اقتصاد است که همگی کاملاً بر مطالعات بین‌رشته‌ای استوار هستند.

اندیشه‌های آغازین حقوق و اقتصاد

شروع علم اقتصاد جدید در مقام دانشی مدون از قرن ۱۸ و با انتشار کتاب معروف آدام اسمیت با نام «پژوهشی درباره ماهیت و علل ثروت ملل»^۱ است. چیزی که بعدها جزئی از روشنفکری اسکاتلندی به حساب آمد. در نوشته‌های قبل از این دوران، رفتار انسانی در نتیجه انتخاب عقلایی تحلیل می‌شود یا عهده‌دار محاسبات عقلایی هزینه و فایده‌ای سیاست‌ها و قوانین خاص بوده و توصیه‌های سیاسی و اقتصادی عملی را برای متصدیان امر ارائه می‌دهد. مانند فعالیت طرفداران

1. Inquiry in to the Nature and Causes of the Wealth of the Nations

تجارت (کمرالیست‌ها)^۱ که در آلمان از قرن ۱۵ تا اوایل قرن ۱۹ به حیات خود ادامه داد (Pearson, 1997). در زمان آدام اسمیت و دیوید هیوم درک روشنی از پیچیدگی تعاملات انسانی نظیر نظریه بازی‌ها که امروزه به شکل رسمی درآمده است، داشت. وی حقوق را به عنوان مجموعه‌ای از قراردادهای برمی‌شمرد که انسان‌ها مطابق با آن در دنیایی که پیشگویی در آن محدود و کمیاب است به ایجاد تعاون و همکاری می‌پردازند. وی در مثال خود از زهکشی مرتع به «تناقض کار جمعی»^۲ پی می‌برد و از آن در توجیه تولید برخی کالاهای جمعی از سوی دولت استفاده می‌کند (Hume, 1987). تفکر هیوم در مورد یک «ثروت مشترک کامل»^۳، همان‌گونه که امروزه انتخاب عمومی به روشنی بیانگر آن است، آگاهی دقیقی را نسبت به پویایی‌های نظام فدرالی به وجود می‌آورد.

آدام اسمیت در پژوهش خود به نقش حیاتی سفته‌بازان و تأثیر دخالت دولت در نظام قیمت‌ها و سیاست‌های حمایتی پی برده بود. در مورد شرکتی از بازرگانان که تجارتی جدید را به راه می‌اندازند و به آنان یک انحصار موقت داده می‌شود، وی مشاهده کرد که «یک انحصار موقت به این شیوه، از اصول مشابهی پیروی می‌کند که در انحصار مربوط به اختراع یک ماشین جدید به مخترع آن داده می‌شود، و این مطلب به عنوان کتابی جدید برای نویسندگان شد» (Smith, 1937). در اینجا حقوق در شکلی سودگرایانه و حامی کالاهای عمومی مشاهده می‌شود، در حقیقت به عنوان ابزاری برای رشد و ارتقای آن به حساب می‌آید. همچنین دیدگاه‌های دیگر متفکران اواخر قرن ۱۸ نیز اکنون بخشی از حقوق و اقتصاد به شمار می‌آیند.

نتیجه آنکه اندیشمندان متقدم حقوق و اقتصاد، نقش نهادها یعنی ضوابط و قواعد تصریح‌کننده و تسهیل‌کننده تعامل بشری را از عوامل تولید مهم‌تر می‌دانسته‌اند، آن هم زمانی که دنیا به شدت با کمبود عوامل تولید مواجه بود و هنوز فناوری نتوانسته بود برای غلبه بر کمیابی گام‌های مؤثری بردارد. البته باید تأکید شود که توجه آنها به حقوق و اقتصاد به عنوان پیش‌نیازها، ضرورت‌ها و بایسته‌های متعارف و در حد اشاره بوده است و هیچ‌گاه مانند نهادگرایان وارد تحلیل‌های نهادی نشده و از این رو به یک درک نظام‌مند و صریح از حقوق و اقتصاد دست نیافتند.

اما مسیر اصلی مباحث حقوق و اقتصاد به صورت منسجم و آشکار را می‌توان در آثار نهادگرایان قدیم یافت. در واقع، بسیاری از نهادگرایان، از جمله Commons, Hamilton و Hale به شدت به موضوع حقوق

۱. نظام اقتصادی اروپای قرن ۱۷ معتقد بودند قدرت اقتصادی ملل از طریق افزایش ثروت ملل افزایش می‌یابد (Cameralist).

2. Paradox of Cooperation

3. Perfect Common Wealth

و اقتصاد علاقه‌مند بودند. تأکید بر حقوق در نوشته‌های Commons (1924، 1931، 1934 و 1936) بسیار پررنگ است. آنها بر این باور بودند که تفاوت اقتصاد نهادگرا و اقتصاد مرسوم در پیوند اقتصاد نهادگرا با حقوق و اخلاق است.

این اقتصاددانان علاقه‌مند به حقوق و اقتصاد، کمک‌های زیادی به پیشبرد علم اقتصاد کرده‌اند و موضوعات و مسائل بسیار مهمی نظیر تکامل حقوق مالکیت، زمینه قانونی مبادلات، مالکیت معنوی و حسن شهرت، ارزش‌گذاری خدمات عمومی، تنظیم نرخ و قیمت‌ها، موضوعات مربوط به قانون کار، چانه‌زنی جمعی، مقررات مربوط به امنیت و سلامت و حمایت از مصرف‌کننده را مورد توجه قرار دادند. باید خاطر نشان کرد که هم همیلتون و هم هیل به دانشکده‌های حقوق نقل مکان کردند و این که پیوند و همکاری تنگاتنگی با حقوقدانان مکتب رئالیست و تعدادی از قضات دادگاه (دیوان) عالی داشتند و از این طریق در احیای حقوق و اقتصاد گام‌های مؤثری برداشتند (Rutherford, 2001).

کامونز دقیق‌ترین تحلیل‌ها را از بنیان‌های قانونی سرمایه‌داری و تکامل این نظام در زمان خود بیان کرده است. همچنین با توجه به تماس دائم و مستمر با دادگاه‌ها، دیوان عالی و فرآیندهای قانونگذاری آمریکا و روحیه عمل‌گرایانه خود، اصول و مفاهیم جدیدی را مطرح کرد و مبانی گسترده‌ای برای دیدگاه واقع‌گرایانه‌تر و مبسوط‌تر حقوق و اقتصاد فراهم کرد (مشهدی‌احمد و متوسلی، ۱۳۹۰).

بدیهی است که بحث مبسوط درباره هر یک از ابعاد مذکور، مستلزم تالیف مقالات و کتب بسیاری است. از این رو، در مقاله حاضر، صرفاً درباره برخی از جنبه‌های مهم تفکر کامونز در حوزه حقوق و اقتصاد بحث می‌شود و بحث درباره سایر مولفه‌های اندیشه وی در پژوهش‌های دیگر باید مورد تبیین قرار گیرد. از طرفی با عنایت به ماهیت نهادی مباحث کامونز، ضرورت دارد قبل از هر چیز، اقتصاد نهادی و مفهوم نهاد به طور مختصر مرور شود.

نهاد در اندیشه کامونز

کامونز از جمله اقتصاددانانی است که به صراحت نام نهادگرا را برای آثار خود برگزیده است و رویکرد خود را اقتصاد نهادگرا نامیده است. با وجود این، او معتقد است که تعریف اقتصاد نهادگرا کار بسیار دشواری است (Commons 1934, p. 69, 1931, p. 648).

در صورتی که پژوهشگران، اصطلاح «نهاد» را طوری معنا کنند که هر چیزی از آن مستفاد شود، مشکل است که به پیشرفت چندانی در بررسی نهادها دست یابیم. سردرگمی بزرگی در میان پژوهشگرانی که این اصطلاح را برای اطلاق به موجودیت سازمانی، مانند مجلس قانونگذاری،

بنگاه تجاری، احزاب سیاسی یا خانواده به کار می‌گیرند، وجود دارد و شبیه همین سردرگمی برای پژوهشگرانی که این اصطلاح را برای اطلاق به قواعد پذیرفته‌شده، هنجارها و راهبردهای سازگار با افرادی در نظر می‌گیرند که درون و بین محیط‌های سازمانی به کار گرفته می‌شود، نیز وجود دارد (Ostrom, 2005). مشکل اصلی در درک نهادها، به پیچیدگی و تنوع زندگی کنونی و پیامد تخصصی شدن مربوط می‌شود که در علوم اجتماعی پدید آمده است. هدف محوری علوم اجتماعی، بیان رفتار انسان است. اما چه نوع رفتار انسانی؟ و در داخل کدام نوع از مجموعه‌های نهادی؟

از دیدگاه کامونز، مشکل مشخص ساختن قلمرو اقتصاد نهادگرا به عدم اطمینان مربوط به تعریف نهاد بازمی‌گردد. گاهی اوقات چنین به نظر می‌رسد که نهاد به معنای چارچوبی از قوانین^۱ یا حقوق طبیعی^۲ است که افراد در حیطه آنها اقدام به کنش با همنوعان خود می‌کنند. گاهی اوقات به نظر می‌رسد به معنای رفتار خود آن افراد باشد. گاهی اوقات هر چیز اضافه نسبت به، یا هر انتقادی از، اقتصاد کلاسیک یا لذت‌گرا، نهادگرایانه در نظر گرفته می‌شود. گاهی اوقات نیز هر مطالعه‌ای که درباره «رفتار اقتصادی» است نهادگرایانه تلقی می‌شود. برخی اوقات هر مطالعه‌ای که «پویاست» به جای آنکه «ایستا» باشد، یا بر روی «فرآیند» متمرکز است به جای آن که بر روی کالا^۳ متمرکز باشد، یا بر روی فعالیت به جای احساسات^۴، یا کنش انبوه^۵ به جای کنش فردی، یا مدیریت به جای تعادل، یا کنترل به جای نظام آزاد اقتصادی، به نظر اقتصاد نهادگرا آمده است (Commons, 1931, pp. 649-650).

کامونز در اولین مقالاتی که منتشر ساخت بینش غیرفردگرایانه و جامعه‌شناسانه خود را به مسائل نشان داد. او در مجموعه مقالاتی که تحت عنوان بینش جامعه‌شناختی نسبت به حاکمیت^۶ در مجله جامعه‌شناسی آمریکا^۷ به چاپ رساند، تحلیل و تبیین دقیقی از نهادها ارائه داد و به صراحت از بینش فردگرایانه فاصله گرفت. «در تمام جوامع انسانی، تمایلات فردی به وسیله قیودی معین محدود می‌شوند. این محدودیت‌ها رسوم و قوانینی هستند که نشان‌دهنده شیوه‌های پذیرفته‌شده رفتار افراد با یکدیگر هستند. در جوامع اولیه عرف‌ها، رسوم، سنت‌ها، و آیین‌ها به شکل سفت و سختی نحوه برخورد افراد با یکدیگر را مشخص می‌ساختند. در جوامع پیشرفته، قوانین مدنی مجموعه‌ای کلی از قواعد

1. Laws
2. Natural Rights
3. Commodities
4. Feelings
5. Mass Action
6. A Sociological View of Sovereignty
7. The American Journal of Sociology

رفتاری خاص را معین می‌سازند که دامنه وسیعی از انتصاب‌های فردی در درون آن مطرح می‌شود، و در چارچوب این قوانین است که می‌توان نسبت به شخصیت درست^۱ و باورهای شخصی و تمایلات فرد اعتماد کرد و به رفتار بردبارانه او نسبت به هم‌مسئله‌کنش اطمینان یافت (Commons, 1898, p. 3).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در همین عبارات، پیوند اندیشه حقوق و اقتصاد نمایان است. در ادامه، کامونز عمق بینش خود را چنین مطرح می‌سازد: «این شیوه‌های معین و پذیرفته‌شده رفتار دوسویه [انسان‌ها]، که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، و هر فرد را شکل می‌دهند، نهادها هستند.»

اگر بخواهیم یک موقعیت کلی و عام برای تمامی رفتارهایی که به عنوان رفتار نهادی شناخته شده‌اند بیابیم، در آن صورت شاید نهاد را به عنوان کنش جمعی در کنترل، آزادسازی و بسط کنش فردی تعریف کنیم. کنش جمعی دامنه وسیعی را شامل می‌شود، از رسوم سازمان‌نیافته تا تشکلهای سازمان‌یافته، همچون خانواده، شرکت، انجمن تجاری، اتحادیه تجاری، نظام ذخیره یا اندوخته^۲، دولت و... اصل مشترک در همه اینها کمابیش عبارت است از کنترل، آزادسازی و بسط کنش فردی از طریق کنش جمعی (Commons, 1931, p. 649).

تحلیل این محدودیت‌ها و مجوزهای جمعی، همبستگی علم اقتصاد، حقوق^۳ و اخلاق را نشان می‌دهد؛ همبستگی‌ای که پیش‌شرط نظریه‌ای در خصوص اقتصاد نهادگراست. دیوید هیوم به وحدت این سه علم اجتماعی در اصل کمیابی و تضاد حاصل از آن در منافع پی برده بود (Commons, 1931, p. 650).

چگونگی کارکرد نهادها

از منظر کامونز یکی از ضعف‌های اساسی اقتصاد کلاسیک، فرض هماهنگی منافع^۴ است که مبتنی بر مسلم دانستن اصل فراوانی منابع طبیعی و عدم توجه به فراگیری اصل کلی کمیابی و تضادهای حاصل از آن است. در واقع این دست نامرئی آدام اسمیت نیست که موجب سازگاری منافع می‌شود بلکه در واقع دست نامرئی دادگاه‌های حقوق عرفی بود که آگاهانه و ارادی، رسوم و رویه‌های درست را برمی‌گزیند و آنها را به افراد ناراضی تحمیل می‌کند و بنابراین این اقتصاددانان کلاسیک متوجه نشدند که سازگاری منافع، محصول تاریخی کنش جمعی است و از تضاد منافع نشات می‌گیرد (Commons, 1934, p. 162).

1. Right Character
2. Reserve System
3. Jurisprudence
4. Harmony of Interests

هنر کامونز در طرح تکامل اجتماعی، تشخیص مفهوم تضاد و تأکید بر روی شکل‌گیری حتمی آن و ارائه نظریه‌ای در خصوص راه‌حل آن است.

«در واقع [از طریق] مشارکت در کنش جمعی، تهیه پیش‌نویس لوایح و قوانین، و مطالعات گسترده خود، من کشف کردم که «تصمیمات دادگاه‌ها» با تضاد منافع آغاز می‌شود، سپس با در نظر گرفتن ایده آشکار وابستگی منافع متضاد به یکدیگر، و بعد از آن از سوی بالاترین قدرت (دادگاه عالی، یا دادگاه‌های حل اختلاف نیروی کار و بازرگانی) تصمیمی اتخاذ می‌شود. این تصمیمات به دنبال آن نیستند که هماهنگی (هارمونی) در منافع به وجود آورند، بلکه به دنبال استخراج نظم از تضاد منافع هستند، چیزی که در رویه‌های قضایی از آن با عنوان تشریفات صحیح قانونی یاد می‌شود» (Commons, 1934, p. 4). بنابراین، می‌توان گفت کامونز در تبیین تکامل اجتماعی، با عنایت به پشتوانه تجربی بسیار غنی خود و با تکیه بر قریحه ذاتی و مطالعات گسترده‌ای که داشته، به دنبال طرح و پی‌ریزی نظریه‌ای در خصوص شیوه‌های شکل‌گیری تضاد و رویه‌هایی که به حل این تضادها می‌انجامد و حاصل آن نظم اجتماعی و گروهی در قالب قواعد کاری^۲ است، بوده است.

در منظر وی نقطه آغاز تضاد است. پس از بروز تضاد، جامعه، راه‌حلی برای آن ارائه می‌کند. این راه‌حل موجب تغییر قواعد کاری و قالب اجتماعی می‌شود و نظم جدیدی را به وجود می‌آورد که در چارچوب آن افراد رفتار خود را با یکدیگر شکل می‌دهند. اما، در قالب همین نظم جدید تضادهای جدیدی رخ می‌دهد، مجدداً جامعه راه‌حلی برای آن ارائه می‌کند و دوباره نظم جدیدی شکل می‌گیرد و این فرآیند همین‌طور ادامه پیدا می‌کند.

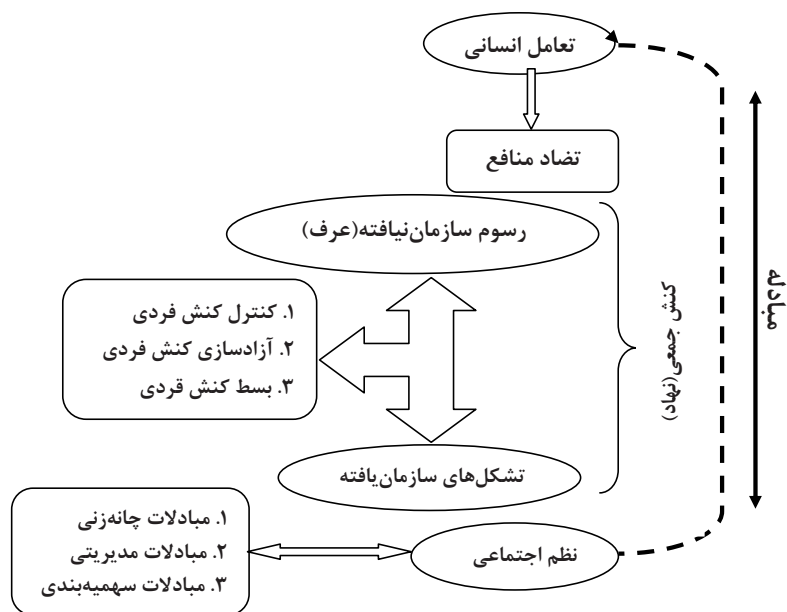
در واقع کامونز به دنبال ارائه مدلی برای تبیین سه مقوله تضاد، وابستگی و نظمی که در روابط عوامل اقتصادی مشاهده کرده، بوده است. در واقع، این‌چنین نیز هست و مدل او برای این مسئله مبادله است. «در این میان من به دنبال واحدی برای پژوهش بودم که هر سه مولفه تضاد، وابستگی و نظم را در خود بگنجانند. بعد از سال‌ها مطالعه به این نتیجه رسیدم که این سه مولفه در فرمول مبادله^۳ با یکدیگر ترکیب شده‌اند» (Commons, 1934, p. 4). از این‌رو، کامونز مبادله را به واحد نهایی تحلیل خود تبدیل کرد و به نوعی آن را جایگزین کالا، واحد نهایی تحلیل اقتصاد اردوکس کرد. در واقع، کامونز معتقد است که تأکید او بر مبادله موجب یک جابه‌جایی قابل توجه در علم اقتصاد

1. Due Process of Law
2. Working Rules
3. The Formula of a Transaction

شده است. چرا که «اقتصاددانان کلاسیک و لذت‌گرا... بنیان نظریه‌های خود را بر رابطه بشر با طبیعت^۱ استوار ساخته‌اند... [و از این رو] کوچک‌ترین واحد [تحلیل] اقتصاددانان کلاسیک کالای تولیدشده به وسیله نیروی کار بود، و کوچک‌ترین واحد [تحلیل] اقتصاددانان لذت‌گرا کالایی بود که آخرین مصرف‌کننده از [مصرف] آن لذت می‌برد. یکی سمت عینی و دیگری سمت ذهنی رابطه‌ای مشابه میان فرد و نیروهای طبیعت بود» (Commons, 1934). در مقابل، او مدعی بود که اقتصاد نهادگرایی او موجب یک جابه‌جایی در علم اقتصاد شده است، چرا که بنیان‌های نظری او به جای رابطه بشر با طبیعت بر رابطه بشر با بشر^۲ استوار هستند. و این به خاطر آن است که در اقتصاد نهادگرا، کوچک‌ترین واحد تحلیل مبادله است. کامونز این موضوع را این چنین تصریح می‌کند، «اما کوچک‌ترین واحد [تحلیل] اقتصاددانان نهادگرا واحد فعالیت^۳ - یا به عبارت دیگر، مبادله - همراه با طرفین [مبادله]، است. مبادلات واسط میان «کار» اقتصاددانان کلاسیک و «لذت» اقتصاددانان لذت‌گرا هستند، این به خاطر آن است که، این جامعه است که دستیابی به نیروهای طبیعت را کنترل می‌کند، و مبادلات «معاوضه کالاها» نیستند، بلکه واگذاری و تحصیل حقوق مالکیت^۴ و آزادی خلق شده از سوی جامعه میان افراد مختلف هستند. در واقع، قبل از آنکه نیروی کار بتواند تولید کند، مصرف‌کنندگان بتوانند مصرف کنند، یا آنکه کالاها بتوانند به لحاظ فیزیکی معاوضه شوند، باید طرفین درگیر در خصوص حق مالکیت و آزادی به مذاکره بپردازند» (Commons, 1931, p. 652) در واقع مفهوم مبادله به طور همزمان تضاد، منافع متقابل و نظم را شامل می‌شود. مبادله «واحدی برای انتقال نظارت و کنترل قانونی» است.

پس از آن که کامونز مبادله را به‌عنوان عنصر اصلی تحلیل خود معرفی کرد اقدام به یک تقسیم‌بندی بسیار دقیق از انواع مبادلات می‌کند. «آنچنان که می‌توان از مطالعه نظریه‌های اقتصادی و تصمیمات دادگاه دریافت، مبادلات را می‌توان به سه فعالیت اقتصادی تقلیل داد: مبادلات چانه‌زنی^۵، مبادلات مدیریتی^۶ و مبادلات سهمیه‌بندی^۷. در هر یک از این مبادلات، شرکت‌کنندگان [طرفین مبادله] توسط قواعد کاری انواع خاصی از مناسبات اخلاقی، اقتصادی یا سیاسی کنترل و آزاد می‌شوند» (Commons, 1931, p. 652).

1. Man to Nature
2. Man to Ban
3. Unit of Activity
4. The Rights of Property
5. Bargaining
6. Managerial
7. Rationing



نمودار ۱: مدل مفهومی جایگاه نهاد در تعاملات انسانی

در ادامه ما سعی می‌کنیم انواع مبادله‌ها را بیشتر توضیح دهیم.

دلالت‌های اندیشه کامونز در بسترسازی حقوقی تعاملات انسانی

همان‌طور که اشاره شد، در اقتصاد نهادی کامونز، واحد اصلی تحلیل مبادله است. مبادله به تبادل کالا محدود نمی‌شود، بلکه انتقال حقوق مالکیت اشیای فیزیکی در میان افراد در زمان‌های آینده را نیز شامل می‌شود (Commons, 1934, p. 58). بنابراین در این اندیشه اقتصاد نهادی، «پیوند اقتصاد با حقوق» به عنوان موضوعی محوری مورد تدقیق قرار می‌گیرد (Chavance, 1390). خود کامونز اعتراف می‌کند که پس از ۲۵ سال تلاش و ارتکاب اشتباهات بسیار، بالاخره موفق شده است از مفهوم مبادله کالای اقتصاددانان به مفهومی حقوقی و اقتصادی از مبادله دست پیدا کند (Commons, 1934).

کامونز به جهت تمایز قائل شدن میان مبادلات از منظر اقتصاددانان گذشته تحت عنوان تبادل کالا و مبادله در منظومه فکری خود، نوع‌شناسی سه‌گانه مبادلات را بر اساس مبادلات چانه‌زنی، مبادلات مدیریتی و مبادلات سهمیه‌بندی انجام می‌دهد. در هر یک از این مبادلات، طرفین مبادلات براساس

قواعد کاری منبعث از مناسبات اخلاقی، سیاسی یا اقتصادی مربوطه کنترل شده یا آزادی عمل می‌یابد. مبادلات چانه‌زنی از همان روابط آشنای بازار اقتباس شده است. در این نوع مبادلات، ثروتی تولید نمی‌شود، بلکه مالکیت و عنوان ثروت منتقل می‌شود. کامونز نشان می‌دهد که در این نوع از مبادلات چهار رابطه در خصوص تضاد احتمالی منافع وجود دارد و دادگاه براساس آنها چهار طبقه از قواعد کاری^۱ را به وجود آورده است. براساس مطالعه نظریه‌های اقتصادی و در پرتو تصمیمات دادگاه، کامونز معتقد است در این نوع مبادلات به طور عمده در بازار مربوطه دو خریدار خواهان و دو فروشنده خواهان وجود دارد و سایر خریداران و فروشندگان، خریداران و فروشندگان بالقوه هستند. کامونز برای تضاد احتمالی این نوع مبادلات چهار نوع رابطه را مشخص ساخته که براساس آنها دادگاه چهار طبقه از قواعد کاری را ایجاد کرده است.

۱. دو خریدار رقیب یکدیگر هستند و دو فروشنده نیز رقیب هم هستند. دادگاه‌ها به کمک رسوم^آ،

قواعد مربوط به رقابت عادلانه و ناعادلانه^۳ را به وجود آورده‌اند (Commons, 1931, p. 652).

۲. موضوع دیگر به بحث برابر بودن یا نابرابر بودن فرصت‌ها بازمی‌گردد. این همان چیزی است که

از آن تحت عنوان نظریه قانونی تبعیض موجه و غیرموجه یاد می‌کنند. برای مثال، فرض کنید یک

فروشنده برای یک کالا یا خدمت مشابه قیمت بالاتری را از یکی از خریداران مطالبه کرده، در نتیجه

یکی از خریداران به شکلی غیرموجه (ناعادلانه) مورد تبعیض واقع شده و ممکن است ورشکسته شود.

اما اگر زمینه مناسب و منطقی برای تبعیض وجود داشته باشد، برای مثال تفاوت در میزان، هزینه، یا

کیفیت وجود داشته باشد، در آن صورت تبعیض موجه و بنابراین قانونی است. در بسیاری از دعوای

حقوقی مربوط به نیروی کار دکترین مشابهی را می‌توان یافت (Commons, 1934, p. 62).

۳. در هنگام مذاکره، یکی از فروشندگان، در چارچوب قوانین موجود، عنوان (مالکیت) را به یکی از

خریداران انتقال می‌دهد، و یکی از خریداران عنوان (مالکیت) پول یا یک ابزار اعتباری را به خریداران

منتقل می‌سازد. از این واگذاری و تحصیل دوطرفه عنوان‌ها موضوع برابری و نابرابری قدرت چانه‌زنی پدیدار

می‌شود، این تصمیمات دادگاه است که به شکلی تدریجی^۴ قواعد مربوط به قیمت منصفانه (عادلانه) و

غیرمنصفانه (ناعادلانه)^۵، یا ارزش موجه و ناموجه^۶ را به وجود می‌آورد (Commons, 1931, p. 653).

1. Working Rules
2. Customs
3. Reasonable and Unreasonable Discrimination
4. Gradually
5. Fair and Unfair
6. Reasonable or Unreasonable Value

۴. اما تحت نظام حقوقی آمریکا، ممکن است حتی خود این تصمیمات اتخاذشده در خصوص این مشاجرات، یا قوانین قوه مجریه یا قوه مقننه که برای هدایت این تصمیمات (احکام) طراحی شده‌اند، از سوی دادگاه (دیوان) عالی و با این استدلال که مالکیت یا آزادی عوامل اقتصادی «بدون تشریفات صحیح قانونی» به وسیله قوه قهریه قضایی یا حکومتی به یغما رفته است، مورد تردید قرار گیرد. تشریفات صحیح قانونی، قواعد کاری دادگاه عالی از همان آغاز بوده است. تشریفات صحیح قانونی به موازات تغییر در رسوم و طبقه مسلط، یا با تغییر در قضات، یا با تغییر در دیدگاه قضات، یا با تغییر معانی متداول مالکیت و آزادی، تغییر می‌کند (Commons, 1931, p. 653).

در اینجا اصل کلی عبارت است از کمیابی^۱. بنابراین چهار موضوع اقتصادی برآمده از این نوع واحد فعالیت (که همان مبادله مبتنی بر چانه‌زنی باشد) عبارتند از: رقابت، تبعیض، قدرت اقتصادی و قواعد کاری. فرض عادی نهفته در پشت تصمیمات اتخاذشده در قبال طبقات مشاجره (طبقه خریداران و طبقه فروشندگان) عبارت است از فرض برابری خریداران خواهان و فروشندگان خواهان^۲ در مبادلات چانه‌زنی که از طریق آن ثروت در چارچوب قوانین موجود انتقال می‌یابد.

اما فرض ضمنی در مبادلات مدیریتی، مبادلاتی که از طریق آن ثروت تولید می‌شود، عبارت است از فرض برتری یک طرف مبادله و فرودستی طرف دیگر، یعنی در اینجا فرض برابری طرفین وجود ندارد. در این نوع مبادلات اصل کلی، اصل کارایی است.

مبادلات سهمیه‌بندی یک تفاوت اساسی با مبادلات مدیریتی دارد، به این معنا که در مبادلات سهمیه‌بندی مافوق، یک مافوق جمعی^۳ است، در حالی که فرودست‌ها^۴ افراد هستند. مثال‌های آشنا در این ارتباط عبارتند از: زد و بندهای^۵ اعضای قوه مقننه هنگام وضع مالیات و تعرفه؛ فرامین رهبران کمونیست یا دیکتاتوران فاشیست؛ تنظیم بودجه شرکت از سوی اعضای هیأت‌مدیره؛ یا حتی تصمیمات یک دادگاه یا یک حکم^۶؛ که همگی آنها در یک خصیصه مشترک هستند و آن عبارت است از سهمیه‌بندی ثروت یا قدرت خرید زیردستان، بدون چانه‌زنی (گرچه ممکن است گاهی اوقات مذاکرات به اشتباه چانه‌زنی تلقی شوند)، و بدون مدیریت، که البته مدیریت به مجریان محول شده است. در واقع مبادلات سهمیه‌بندی مبتنی بر مذاکره هستند، اما این مذاکره به شکل استدلال،

1. Scarcity
2. Equality of Willing Buyers and Willing Sellers
3. Collective Superior
4. Inferiors
5. Log-Rolling
6. Arbitrator

دفاعیات، یا خطابه (سخنوری^۱) است، زیرا این مبادلات در ذیل قاعده فرمان و فرمانبرداری^۲ قرار می‌گیرند، نه قاعده برابری و آزادی. توافقات شراکتی^۳، که سهم سود و زیان شرکا از یک فعالیت مشترک^۴ را مشخص می‌کنند، در خط مرزی قرار دارند.

مانند دیگر مبادلات، در آمریکا، این مبادلات سهمیه‌بندی نیز دستخوش قواعد کاری (تشریفات صحیح قانونی) دادگاه عالی هستند (Commons, 1931, pp. 653-654).

در همه این موارد ما شاهد انواع مختلف و سلسله‌مراتب گوناگون اصل کلی کنش جمعی که اقدام به کنترل، آزادسازی و بسط کنش فردی در کلیه مبادلات اقتصادی چانه‌زنی، مدیریتی و سهمیه‌بندی می‌کند، هستیم. ایده‌های کامونز در خصوص انواع مبادلات را می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد.

جدول ۱: تقسیم‌بندی مبادلات مبتنی بر اندیشه کامونز

مبادله‌ها	چانه‌زنی	مدیریت	سهمیه‌بندی
موقعیت افراد	به‌طور قانونی برابر	به‌طور قانونی یکی در جایگاه بالاتر و دیگری در جایگاه پایین‌تر	به‌طور قانونی یکی در جایگاه بالاتر و دیگری در جایگاه پایین‌تر
روانشناسی مذاکره	ترغیب یا اجبار (برحسب قدرت چانه‌زنی طرفین)	فرماندهی و فرمانبرداری	برهان و استدلال
اصول کلی	کمیایی	کارایی	برابری
هویت آمر	فقدان تمایز میان آمر و مامور	فردی یا سلسله‌مراتبی	اقتدار جمعی
موضوع معامله	انتقال مالکیت (بدهی‌های ناشی از عملکرد و پرداخت آن)	تولید ثروت	توزیع ثروت (تقسیم منافع و هزینه‌ها)
اجرای تعهدات آینده	قیمت‌ها و مقادیر	داده و ستانده	بودجه؛ مالیات؛ تشبیت قیمت؛ تشبیت مزد

منبع: Commons, 1934, 68-59, 91؛ Chavance, 2009, 25؛ Chavance, 2012, 36.

1. Eloquence
2. Command and Obedience
3. Partnership Agreements
4. Joint Enterprise

تشکل‌های دایر به عنوان نهادهای نظام‌یافته در بستر حقوق و اقتصاد

یکی از مفاهیم مهمی که در اندیشه کامونز به شکل گسترده‌ای استفاده می‌شود، اصطلاح تشکل‌های دایر^۱، یا به اختصار، تشکل‌ها، است. همان‌گونه که اشاره شد کامونز از نهاد به عنوان کنش جمعی در کنترل، آزادسازی و بسط کنش فردی یاد می‌کند که دارای دو شکل است. رسوم سازمان‌نیافته^۲ و تشکل‌های دایر سازمان‌یافته^۳. پیش از این گفتیم که کامونز از مبادله به‌عنوان واحد اصلی یا نهایی تحقیق اقتصادی یاد می‌کند. اما او دومین واحد تحلیل نهادی خود را تشکل‌های دایر معرفی می‌کند. «این سه نوع مبادله ذیل واحد تحقیق اقتصادی وسیع‌تری^۴ کنار هم قرار می‌گیرند. این واحد در عرف آمریکا و بریتانیا، تشکل دایر نامیده می‌شود» (Commons, 1934, p. 69).

اساساً وقتی کامونز سخن از نهادها به میان می‌آورد، روی سخنش بیشتر با همین تشکل‌های دایر است تا رسوم سازمان‌نیافته: «این تشکل‌های دایر (شامل خانواده، شرکت، اتحادیه تجاری، انجمن تجاری، تا خود دولت) و قواعد کاری که آنها را سر پا و دایر نگه می‌دارند، همان چیزی است که ما نهاد می‌نامیم. «گروه»^۵ مفهومی منفعل^۶ است، در حالی که «تشکل دایر» مفهومی فعال^۷ است» (Commons, 1934, p. 69).

کامونز معتقد است که تشکل دایر از انتظارات مشترک نسبت به کسب منفعت از مبادلات چانه‌زنی، مدیریتی و سهمیه‌بندی به وجود می‌آید و همبستگی آن به وسیله قواعد کاری و کنترل عوامل راهبردی قابل تغییری که انتظار می‌رود دیگران را کنترل کند، حفظ می‌شود. وقتی انتظار کسب منفعت خاتمه می‌یابد، تشکل از حرکت بازمی‌ایستد و تولید متوقف می‌شود (Commons, 1934, p. 158).

کامونز تشکل را به «ارگانیزم» در زیست‌شناسی، یا «مکانیزم» در فیزیک تشبیه می‌کند. اما با این تفاوت که مولفه‌های آن، همچون ارگانیزم یا مکانیزم، سلول‌ها، الکترون‌ها یا اتم‌ها نیستند، بلکه مبادلات هستند.

به عقیده کامونز، هر تشکل دایر، همچون دولت، دارای «شخصیت‌های صاحب قدرت مشروع» است. یعنی در هر تشکل افرادی وجود دارند که برخوردار از حق حاکمیت هستند. نقش اصلی این افراد تنظیم و اجرای قواعد کاری سازمان است. عمده این قواعد طبق روش حقوق عرفی و به هنگام

1. Going Concern
2. Unorganized Custom
3. Organized Going Concerns
4. A Larger Unit of Economic Institutions
5. Group
6. Passive
7. Active

حادث شدن تضادها تنظیم می‌شوند. به این شکل که، ابتدا از طریق سازوکار انتخاب مصنوعی برخی از قواعد سازمان‌نیافته^۱ انتخاب می‌شوند، سپس این قواعد منتخب به قواعد سازمان‌یافته (یا کنش جمعی) تبدیل می‌شوند.

در واقع تشکل‌های دایر را می‌توان جایگزینی برای افراد در اقتصاد مرسوم دانست. البته نباید چنین تصور شود که او فرد و فردیت را منکر شده است. هرگز چنین نیست، چون کامونز هم مانند سایر نهادگرایان، نه در دام فردگرایی اقتصادی ارتدوکس گرفتار شده است، نه در دام کل‌گرایی کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها و کل‌گراها.

کامونز معتقد است: «افراد وجود دارند، و آنها به‌عنوان انسان اجتماعی دارای قدرت^۲ وجود دارند. و این معنای مورد نظر ما از تشکل‌های دایر است. افراد به‌عنوان شرکت‌کنندگان در مبادلات وجود دارند» (Commons, 1934, p. 268). در واقع، چیزی که کامونز بر آن تأکید دارد، شرکت افراد در مبادلات است، نه چیزی بیشتر. افراد از طریق شرکت در مبادلات یاد می‌گیرند که چگونه به‌عنوان عضوی از نهادها و تشکل‌های دایر عمل کنند.

در کل می‌توان گفت بینش بنیادین کامونز آن بود که، افراد موجوداتی هستند که متقابلاً به هم وابسته هستند و چاره‌ای ندارند جز آنکه با یکدیگر همکاری کنند (کنش جمعی). از سوی دیگر کالاها و منابع موجود در هر زمان محدود و کمیاب هستند، چیزی که از یک طرف موجب شکل‌گیری مالکیت خصوصی و از سوی دیگر موجب بروز تضاد میان منافع افراد می‌شود. در نتیجه کنش جمعی برای حل این تضادها و ایجاد هماهنگی میان منافع، یا دست کم ایجاد نظم جدید ضروری است و این کنش جمعی همان نهادها هستند که باعث کنترل، آزادی و بسط کنش فردی می‌شوند.

در واقع کامونز بر این واقعیت تأکید می‌کند که ماهیت محدودکنندگی نهاد، بعد اختیار و آزادی هم برای انسان دارد و از فرد در برابر محدودیت‌ها یا برخوردهای ناعادلانه دیگران حفاظت می‌کند و نیز تا حد زیادی ظرفیت وی را برای کنش افزایش می‌دهد و گستره کارهایی که فرد به تنهایی انجام می‌دهد نسبت به گذشته فزونی می‌یابد (Chavance, 1390).

نهادها عموماً دو شکل کلی دارند: ۱. سنت یا همان رسوم سازمان‌نیافته؛ ۲. تشکل‌های سازمان (نظام)‌یافته. تأکید کامونز بیشتر بر روی این تشکل‌هاست، چرا که آنها عامل تحقق سه نوع مبادله چانه‌زنی، مدیریتی و سهمیه‌بندی هستند. در چارچوب تحلیل کامونز تولید و مصرف، یا به عبارت

1. Unorganized Rules
2. Social Man-Power

کلی‌تر، تمام فعالیت‌های اقتصادی در چارچوب همین سه نوع مبادله صورت می‌پذیرد: اقناع یا اجبار موجود در مبادلات چانه‌زنی، دستور و متابعت موجود در مبادلات مدیریتی، برهان و استدلال موجود در مبادلات سهمیه‌بندی آن چیزی هستند که در نهایت تولید و مصرف را مشخص می‌سازند. به همین خاطر است که کامونز مدعی است که وقتی تشکلهای متوقف می‌شوند، تولید متوقف می‌شود. وضع قانون براساس روش حقوق عرفی در واقع یک مورد خاص از اصلی است که برای تشکلهای عمومیت دارد: «تدوین قانون جدید که از راه تصمیم‌گیری در تضاد منافع انجام می‌گیرد و به این ترتیب، از وضوح و اجبار سازمانی بیشتری نسبت به قواعد حاکم در سنت (رسوم یا عادات) سازمان‌نیافته برخوردار می‌شود» (Commons, 1934, p. 73). این قواعد درون سازمان‌ها (تشکلهای) که کامونز تحت عنوان قوانین کاری فعالیت جمعی^۱ معرفی می‌کند. به علت ایجاد چرخه دائمی تضاد منافع، منافع متقابل و نظم، پیوسته در حال تغییرند.

تعامل میان تغییرات در رفتارهای فردی و تغییر در قوانین کاری حاصل یک انتخاب مصنوعی خاص است. کامونز با مفهوم انتخاب طبیعی مطرح‌شده از سوی ویلن که از نظریه چارلز داروین گرفته شده است و در مورد پدیده‌های اقتصادی و به خصوص در موسسات اعمال می‌شود مخالف است و در مقابل ترجیح می‌دهد از مفهوم انتخاب مصنوعی استفاده کند. دلیل او برای این انتخاب این است که انتخاب طبیعی به نقش خواسته و نیت انسان توجه نمی‌کند (Commons, 1924).

بنابراین «روش قانون عرفی است که قوانین جدید را از طریق در نظر گرفتن عرف‌های در حال تغییر بخش غالب جامعه در زمان حال تعریف می‌کند و بعد آنها را از طریق یک فرآیند عقلانی‌سازی توجیه کرده و سپس آنها را به قوانین فعالیت جمعی آینده در خدمت اقدامات فردی، تبدیل می‌کند» (Commons, 1934).

نتیجه‌گیری

نهادگرایان اولین گروهی بودند که شاخه‌ای تحت عنوان اقتصاد و حقوق را به عنوان یک مکتب فکری در تحلیل‌های اقتصادی به صورت رسمی مورد توجه قرار دادند. در این میان فهم دلالت‌های اندیشه کامونز در حوزه حقوق و اقتصاد متمرکز بر فهم چیستی نهاد و قدرت بالای پردازش و انتزاع آن در مقایسه با مفاهیم سنتی دانش اقتصاد است. نوآوری بزرگ کامونز در برابر جریان‌های کلاسیک دانش اقتصاد، ناشی از تغییر واحد نهایی تحلیل (مفاهیمی نظیر کالا، مطلوبیت و...) به مبادله بود که

همین مسئله، قدرت اندیشه‌ورزی و فهم پدیده‌ها را برای کامونز به شدت افزایش داد. کامونز عدم فهم دقیق اقتصاد کلاسیک از واقعیت‌های اقتصادی را ناشی از تمرکز آنها بر مقوله رفتار و نه کنش می‌داند. در رفتار، فهم یک پدیده به یک رابطه علت و معلولی و بدون توجه به الگوی ذهنی کنشگر در مواجهه با دنیای پیرامونی خلاصه می‌شود ولی در کنش، فهم از تمرکز بر انتخاب‌های انسانی در فضای تعامل با دیگران و چگونگی شکل‌گیری الگوهای ذهنی در نتیجه تفسیر افراد از انتخاب‌های دیگران شروع می‌شود. اشاره او به نهاد هم در واقع اشاره به همین کنش جمعی است. زمانی که کنش جمعی به محور تحلیل تبدیل شود، تردید در حداکثرسازی رفاه اجتماعی از طریق پیگیری منافع شخصی (هارمونی در منافع) مورد توجه قرار گرفته و بنابراین بحث تراحم منافع و در نتیجه تفکیک‌ناپذیری حقوق و اقتصاد و توجه به سرفصل‌هایی نظیر حقوق مالکیت ضروری است. از سوی دیگر توجه کامونز به مسائل مربوط به ماهیت سازمان‌های جمعی نظیر بنگاه‌ها و اتحادیه‌ها باعث شد وی جابه‌جایی از افراد و کالاها به مبادلات و قواعد مربوط به کنش جمعی را به عنوان یکی از خصوصیات مهم اقتصاد نهادگرا مطرح کند؛ خصوصیتی که باعث تمایزی اساسی میان اقتصاد مرسوم و اقتصاد نهادگرا می‌شود. وی این جابه‌جایی را نوعی تغییر در واحد نهایی تحلیل اقتصادی از کالا به مبادله می‌داند. وی بر اساس نظریه اقتصاد نهادی و تصمیمات دادگاه، مبادلات را به سه فعالیت اقتصادی تقلیل داد: مبادلات چانه‌زنی، مبادلات مدیریتی و مبادلات سهمیه‌بندی. در هر یک از این مبادلات، طرفین مبادلات براساس قواعد کاری منبعث از مناسبات فرهنگی، سیاسی یا اقتصادی مربوطه کنترل شده یا آزادی عمل می‌یابد. یعنی در همه این موارد ما شاهد انواع مختلف و سلسله‌مراتب گوناگون اصل کلی کنش جمعی هستیم که اقدام به کنترل، آزادسازی و بسط کنش فردی در کلیه مبادلات اقتصادی چانه‌زنی، مدیریتی و سهمیه‌بندی می‌کند.

این سه نوع مبادله زیر واحد تحلیل اقتصادی وسیع‌تری به نام تشکل دایر (سازمان) کنار هم قرار می‌گیرند. هر تشکل دایر، همچون دولت، دارای شخصیت‌های صاحب قدرت مشروع است که برخوردار از حق حاکمیت هستند و نقش اصلی این افراد تنظیم و اجرای قواعد کاری سازمان است. عمده این قواعد طبق روش حقوق عرفی و به هنگام حادث شدن تضادها تنظیم می‌شوند.

حاصل آنکه در اندیشه کامونز، موارد بی‌شماری از تماس و برخورد میان پدیده‌های اقتصادی و موضوعات حقوقی و قانونی وجود دارد، درحالی که نمی‌توان این پدیده‌ها را بر حسب فرمول‌ها و سرفصل‌های موجود در ادبیات اقتصادی مرسوم بیان کرد.

منابع

الف) فارسی:

- چاونس، برنارد (۱۳۹۰). *اقتصاد نهادی*، ترجمه: محمود متوسلی، علی نیکونسبتی، زهرا فرضی‌زاده، تهران: موسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- خوردندی طاسکوه، علی (۱۳۸۷). *گفتمان میان‌رشته‌ای دانش: مبانی نظری، گونه‌شناسی و خط‌مشی‌هایی برای عمل در آموزش عالی*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- متوسلی، محمود؛ مشهدی‌احمد، محمود؛ نیکونسبتی، علی و سمیعی‌نسب، مصطفی (۱۳۸۹). *اقتصاد نهادی؛ پیشگامان نهادگرایی که علم اقتصاد را متحول کردند*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- متوسلی، محمود؛ مشهدی‌احمد، محمود و نیکونسبتی، علی (۱۳۸۹). غفلت از نهادها؛ دلایل و اثرات آن بر مطالعات بین‌رشته‌ای در اقتصاد، *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، دوره دوم، شماره ۳، صص ۱۴۱-۱۵۹.
- مشهدی‌احمد، محمود و متوسلی، محمود (۱۳۹۰). *اقتصاد نهادگرایی اصیل*، تاملی در اندیشه‌های کامونز و رویکرد مبادلاتی او، *فصلنامه علمی-پژوهشی برنامه‌ریزی و بودجه*، سال شانزدهم، شماره ۱، صص ۲۵-۳.

منابع انگلیسی:

- Carruthers, Bruce. G. (2007). Rules, institution and North's institutionalism: state and market in early modern England, *European Management Review*, 4(1), pp. 40-53.
- Chavance, Bernard (2009). *Institutional Economics*, London: Routledge.
- Chavance, Bernard (2012). John Commons's organizational theory of institutions: a discussion, *Journal of Institutional Economics*, 8(1), pp. 27-47.
- Commons, John Roger (1898). *City Government*. Albany, New York: University of the State of New York.
- Commons, John Roger (1924). *Legal Foundation of Capitalism*, New York: Macmillan Company.
- Commons, John Roger (1931). Institutional Economics, *American Economic Review*, 21(4), pp. 648-657.
- Commons, John Roger (1934). *Institutional Economics*, New York: The Macmillan Company.
- Commons, John Roger (1936). Institutional Economics, *American Economic Review*, 26(1), pp. 237-249.
- Commons, John Roger (1950). *The Economics of Collective Action*, ed. Kenneth H. Parsons, Madison: University of Wisconsin Press (Reprinted in 1970).
- Hume, David (1987). Idea of a Perfect Commonwealth, in Hume, David (ed.), *Essays Moral, Political and Literary*, Indianapolis, Liberty Fund, pp. 512-519.

- Klein, Julie Thompson & William William H. Newell (1997). *Advancing Interdisciplinary Studies*, In Handbook of the Undergraduate Curriculum, ed. Gaff and Ratcliff, 393-415, San Francisco: Jossey- Bass.
- Mathews, Robert Charles Oliver (1986). The Economics of Institutions and the Sources of Economic Growth, *Economic Journal*, Vol. 96, PP. 903-918.
- McNutt, Patrick a. lae (2005). *Economic and antitrust towards a new perspective*, Cheltenham, UK, Edward Elgar.
- North, D. C. (1990). *Institutions, Institutional Change, and Economic Performance*. Douglass Cecil: Cambridge University Press.
- North, D. C. (2005). *Understanding the Process of Institutional Change*. Princeton. NJ: Princeton University Press.
- Ostrom, Elinor (2005). *Doing Institutional Analysis, Digging Deeper than market and Hierarchies*. Handbook of New Institutional Economics, 819-848.
- Ostrom, Elinor (2007). Challenges and growth: the development of the interdisciplinary field of institutional analysis. *Journal of Institutional Economics*, 3(3) , pp. 239-264.
- Pearson, Heath (1997). *Origins of Law and Economics: The Economist's New Science of Law, 1830-1930*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Posner, Richard Allen Posner (1993). The New Institutions Economics Meets Law and Economics, *Journal of Institution and Theoretical Economics*, 149(1), pp. 73-87.
- Ridley, Matt (1997). *The Origins of Virtue - Human Instincts and the Evolution of Cooperation*, New York, Viking Press.
- Rudolf, Richter (2005). New Institutional Economics: Its Start, Its Meaning, Its Prospects, *The European Business Organization Law Review*, 6(2), pp. 161-200.
- Rutherford, Malcolm (2001). Institutional Economics: Then and Now, *The Journal of Economic Perspectives*, 15(3), pp.173-194.
- Schumpeter, Joseph, A. (1981). *History of Economic Analysis*, Routledge.
- Simon, Herbert Alexander Simon (1999). The Potlatch between Economics and Political Science. in J. Alt, M. Levi, and E. Ostrom (eds). *Competition and Cooperation: Conversations with Nobelists about Economics and Political Science*, New York: Russell Sage Foundation, pp. 112-119.
- Smith, Adam (1776, 1937). *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*, New York, The Modern Library.
- Smith, Adam (1776, 1982). *Lectures on Jurisprudence*, Indianapolis, Liberty Classics.
- Williamson, Oliver E. & Masten, Scott E.(Eds) (1999). *The Economics of Transaction Costs*, Edward Elgar Publishing.